

فرهنگ فردا

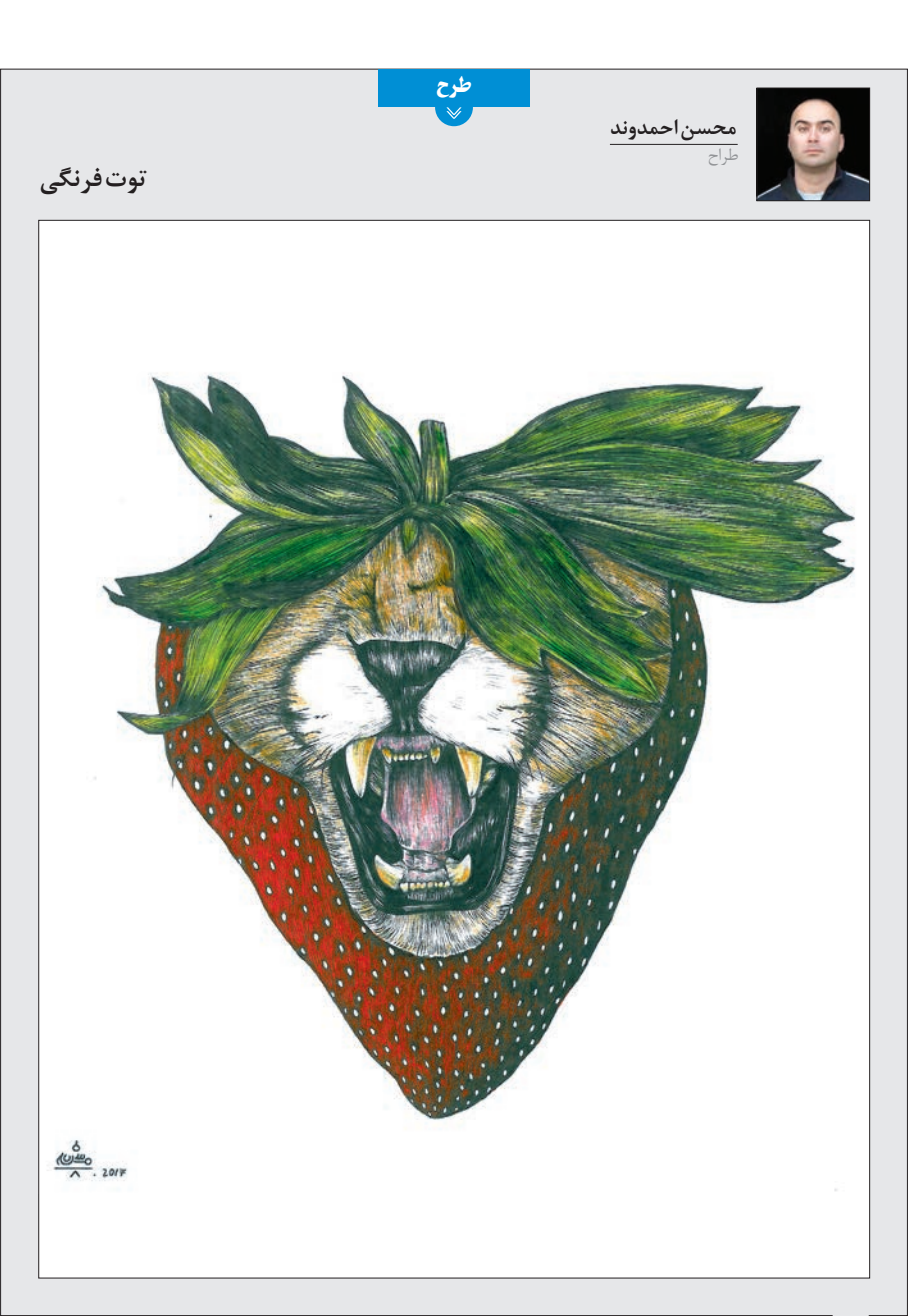
جامعه فردا

روزنامه صبح ایران

چهارشنبه ۱۰ آبان ۱۳۹۶

سال اول، شماره ۵

J A M E - E - F A R D A N E W S P A P E R



محسن احمدوند

طراح

توت فرنگی

طرح



یک نگاه کوتاه

تندبادی از تعصبِ خام

میلاد عظیمی

استادیار ادبیات دانشگاه تهران

علاقه به تاریخ و شخصیت‌های تاریخی مملکت، خوب و مطلوب است اما به شرطی که مبتذل و بی‌اساس و تعصب‌آلود نباشند. چندسالی است کوروش‌ستایی و کوروش‌گرایی تبدیل شده به عاملی برای تشمت و آشتنگی و شقاق. به بهانه سالزاد کوروش، موجی نامتعادل برمی‌خیزد و فضای مجازی را درمی‌نوردد و دستمایه‌ای می‌شود برای نوعی ناسیونالیسم خام و بی‌بنیاد. به تصریح دانشمندان روز تولد کوروش مبتنی بر هیچ‌شالوده علمی نیست اما چنان این دروغ تزئین شده که انگار این روز از مسلم‌ترین مسلمات تاریخی است. روز کوروش نهمیی است بر ما که ببینیم جامعه‌مان چقدر از میزان و تراز اعتدال و متانت خارج شده‌است. این روز بار دیگر هیجان و عصیبت نهفته در اعماق روح جامعه را به پیش چشم می‌آورد و هشدار می‌دهد که سیاست‌بازی بر همه زوایای زندگی ایرانی دارد سایه می‌افکند. به‌بهانه هفتم آبان تندبادی از تعصب خام برمی‌آید و بخش‌هایی از جامعه را روپه‌روی هم قرار می‌دهد. این روز دستمایه‌ای شده برای تسویه حساب‌های سیاسی و مذهبی.



روی دیگر این کوروش‌بازی بیمارگونه، در اس‌م‌هایی است که برخی از مردم برای فرزندان خود انتخاب می‌کنند. تعدادی از این اسامی آنقدر مهجور و غریب‌است که پهلوی دانان و محققان ایران بااستناد نیز آن اسامی را نمی‌شناسند. عموماً هم کسانی این اسم‌ها را برمی‌گزینند که چندان اهل مطالعه نیستند و اطلاعاتی از تاریخ مملکت ندارند. بخشی از این جریان به تمایل به نوآوری و «باکلاس» بودن برمی‌گردد و مقداری نیز به این‌که هنوز مسائل علمی و تاریخی محملی است برای گروه‌کنشی‌های سیاسی و منازعات حیدری و نعمتی و این یعنی یک کاری می‌لنگد. دردی نیست مقداری از این تندروی‌ها واکنشی است به نادیده گرفتن تکه‌های بزرگی از تاریخ ایران در رسانه‌های رسمی. تاریخ ایران یک سیر مستمر است و نمی‌توان بخشی از این مسیر درآواهنگ و پیچان را نادیده انگاشت و فرو کاست.

اما نگرانی بزرگ‌تر این است که در این هیاهوی برای هیچ و کشمکش‌های پوچ، چشم زخمی به بنای نازنین آرامگاه کوروش بزرگ برسد. عده‌ای به نتیجه برسند که بهتر است صورت مسئله پاک شود. این نگرانی بزرگ است. تاریخ بر ما نخواهد بخشود که یکی از عزیزترین میراث‌های ملی‌مان را بازی بازی در معرض عصیبت‌های سوزان قرار بدهیم.

دکه

پرتره‌های سیاسی در «عکاسی»



تازه‌ترین شماره فصلنامه «عکاسی» به مدیریت مسئولی رضا وثوقی کرمانی و سردبیری سیوا شهباز با موضوع پرتره‌های سیاسی منتشر شد. این شماره پرتره‌های سیاسی از عکاسان بنامی چون محمد

فرنود، الفرد یعقوب‌زاده، کامران عدل ،بهرام محمدی فرد، مجید دوخته‌چی زاده، محمد جامجو، ساتیار امامی، علیرضا صوت اکبر، حسن سربخشیان، محمد برنو، امیر پورمند، حسن قائدی، احمد حلیلی‌ساز، امیر خلوصی، محبوبه کاظمی، روح‌الله وحدتی و مهدی قاسمی به نمایش درآمده است. شماره جدید فصلنامه عکاسی به معرفی و نمایش عکس‌هایی دیده نشده از ابوالفضل فتحی پرداخته به همراه عکس‌هایی کمتر منتشر و دیده شده از آرشبو بزرگ محمد جعفر و علی خادم. شماره ۴ مجله عکاسی در ۲۸۴ صفحه و با بهای ۲۵ هزار تومان منتشر شده‌است. همچنین در این شماره مطالبی به قلم محمد ستاری، ناصر فکوهی، الفرد یعقوب‌زاده، حسن سربخشیان و آیدین آلداشلوف و صاحب‌های بامحمد فرنود آمده‌است.

سینمایی شبیه‌سیرک

به یاد فرد یکوفلینی



پرویز جاهد

منتقد سینمایی

سینما برای فلینی شبیه سیرک بود. جهان در نظر او سیرک بزرگی بود که آدم‌هایش دلقک‌های آن بودند. کودکی و نوجوانی فلینی در میان دسته‌های بازیگران سیرک و نمایشگران دوره‌گرد گذشت؛ آدم‌هایی که زندگی آنها بخش مهمی از فیلم‌های او را می‌سازند. در تمام فیلم‌هایش سعی کرد «من» درونی‌اش را به نمایش بگذارد و فیلم‌هایش بیانگر اوامه، تخیلات، رویاها، خواب‌ها، کابوس‌ها و خاطرات شخصی اویند. می‌گفت فیلم می‌سازد چون دوست دارد دروغ بگوید، دوست دارد افسانه‌های پریان را به تصویر بکشد و درباره آنچه دیده و مردمی که ملاقات کرده حرف بزند و نیز درباره خودش و زندگی‌اش و دغدغه‌ها و دلبستگی‌هایش: «فیلم‌های من بر اساس چیزوهای زندگی‌ام ساخته می‌شوند و آنقدر صریح و بی‌برده‌اند که حتی ممکن است به هرزه‌گری متهم شوم. گاهی حتی اعتراف‌ام موجب اضطراب و تشویش می‌شود که با احتمال زیاد نخواست‌ه‌است.»

فلینی با اینکه فرزند ثورتالیسیم بود و از دل این جریان سینمایی قدرتمند و پیشروی سینمای ایتالیا برخاسته و به عنوان فیلمنامه‌نویس و دستیار کارگردان با ثورتالیستی‌های بزرگی چون روسلینی، پیترو جرمنی و آلبرتو لاتوذا کار کرده بود اما بعد از ساختن فیلم‌های ثورتالیستی اولی‌اش مثل ولگرد‌ها، کلابه‌برداری، روشنایی‌های وار و یته و به‌ویژه جاده، مسیری را در پیش گرفت که برخلاف واقع‌گرایی و مستندنمایی سنت‌های ثورتالیستی بود و جنبه‌های فانتزی، غنایی و شاعرانه نیرومندی داشت. به علاوه نگاه‌ذهنی و تقدیرگراییه فلینی او را از ثورتالیستی‌ها متمایز می‌کرد اگر چه خودش معتقد بود که همه فیلم‌هایش ثورتالیستی است: «از دیدگاه من ثورتالیسیم نوعی شیوه نگاه به واقعیت بدون پیشداوری و بدون دخالت رسم‌سننتی است. ایستادن مقابل واقعیت بدون ایده‌های ازپیش‌فرض شده.»

تمام فیلم‌های فلینی، جست‌وجوی گذشته‌ای از دست رفته و خاطرات و حسرت‌های دوران کودکی و نوجوانی‌اش بود و از این نظر فلینی بسیار شبیه فرانسوا تروفوست که فیلم‌هایش جنبه اتوبیوگرافیک پررنگی دارند.

از میسان فیلم‌های فلینی، جاده و زندگی شیرین رایبیشتر از بقیه دوست‌دارم. جاده، فیلمی به‌غایت انسانی، شاعرانه و غنایی درباره تنهایی انسان معاصر است و تحولی در سینمای ثورتالیستی ایتالیا به حساب می‌آید هرچند منتقدان مارکسیست، آن را تحقراقی از ثورتالیسیم فرض

یادبود

کردند. اما آندره بازن به‌درستی در مخالفت بااین منتقدان چه‌گرای افراطی نوشت: «در نظر من، جاده به هیچ رو در تضاد با پاییز یا رم شهر بی‌دفاع قرار نمی‌گیرد همان‌طور که دزدان دوچرخه‌نیز در تضاد با آنها نیست. اما آشکار است که فلینی به راهی یکسر متفاوت با زاواتینی می‌رود. او همچون روسلینی، گونه‌ای ثورتالیسیم شخصی را برگزیده‌است.»

جاده، اثری شورانگیز، سرشار از تخیل، رویا و رموزوراز و شعری حماسی و مضطرب‌کننده در مورد فرودستان است؛ فیلمی که فلینی آن را بیشتر از فیلم‌های دیگرش دوست داشت چرا که شخصی‌ترین اثرش بود و از میان شخصیت‌های فیلم‌هایش، جلسومینا، شخصیت زن جاده را بر دیگران ترجیح می‌داد: «حس می‌کنم جاده نمونه‌ای ترین فیلم من است. فیلمی که شرح‌حال من است و بزرگ‌ترین زحمت‌ها را هنگام ساختن‌اش متحمل شدم.» فلینی با اینکه بیش از ۲۰ فیلم ساخت اما هیچ‌کدام از آنها مقام و جایگاه رفیع جاده را در تاریخ سینما به دست نیآورد. هرچند زندگی شیرین او نیز انری بی‌همتا و فراموش‌نشدنی است؛ فیلمی تلخ و غمناک در مورد زندگی بی‌روح و روشنفکران سرخورده ایتالیا با بازی درخشان مارچلوماسترو.

جهان فلینی، جهان ذهنی غریب و به‌ظاهر پیچیده و غیرقابل فهمی است اما اگر با تفکر فلینی و منطق درونی آثار او آشنا باشیم، این جهان، بسیار ساده و قابل درک است. قطعا بدون شناخت فرهنگ‌های بومی و روشنفکری ایتالیا نمی‌توان فلینی را شناخت چرا که فیلم‌های پیوندهای عمیق و ناگسستگی با این فرهنگ‌ها و سنت‌های کشورش دارد، بانوای رقص تارتانلا، باسیر ک‌ها و نمایش کم‌دی دل آر ته و با تروبادورها.

فلینی، چه ثورتالیستی و چه بورژوا و خیال‌پرداز، سینماگر منحصر‌به‌فرد و بی‌همتایی بود که تاریخ سینما به خود دید و همانند او تکرار نخواهد شد هرچند تاثیر عمیق او و فیلم‌هایش بر سینماگران نسل بعد از او انکارناپذیر است.



روزنه

دروغ می‌گویند...

خاک سردی نمی‌آورد



هدی هاشمی

روزنامه‌نگار

ما مانده‌ایم و حسرت تمام کارهای نکرده برای تو. ما مانده‌ایم و آندوه یک سفر بی‌بازگشت. ما مانده‌ایم و تلخی یک هجرت غم‌انگیز، حالا حتی وقتی اسمم سسرطان از بیخ گوش‌مان رد می‌شود، تمام آن خاطرات آندوه‌ها بر بند بند وجودمان را می‌آرزاند. دکترت گفته بود که اگر شیمی درمانی کنی، می‌توان سرطان را به بند کشید و بر آن افسار زد.

ماه‌هم به هر آنچه دکت‌رت گفت تن دادیم یعنی همان ۱۸ جلسه شیمی‌درمانی دردناک. هر روز که شیمی‌درمانی می‌شدی جانت به لب‌ت می‌رسید، اما مسوری می‌کردی و حرفی به ما نمی‌زدی. درست همان روزهایی که درد داشتی، تهوع داشتی، غذا از گلویت پایین نمی‌رفت، تنها نگاه می‌کردی و اشک می‌ریختی... اما ما به

دک‌رت اعتماد داشتیم. روز‌های آخر زندگی‌ات اما نگاهت خسته بود و در مانده. درد امانت را بریده بود، نه حرفی می‌زدی نه در خواستی داشتی، فقط

روایت یک تصویر

به قول مردم گفتنی‌ه

چندان کم است که نگو!



جواد مجایی

نویسنده و شاعر

۵۰ سال پیش، کتابی چاپ کردم به نام «یادداشت‌های آدم پرمدها» که حاوی عبارات طنزآمیز بود و متوجه نقدا اجتماعی آن روزگار. این سال‌ها دوباره بدان شکل نوشتاری برگشته‌ام و به مضامین ضروری این روزها پرداخته‌ام که در کتاب «بغل کردن دنیا» منتشر شده‌ است. یادداشت‌های طنزآمیز تازه‌ای که به درد روزنامه می‌خورد، از امروز در این ستون منتشر می‌شود.

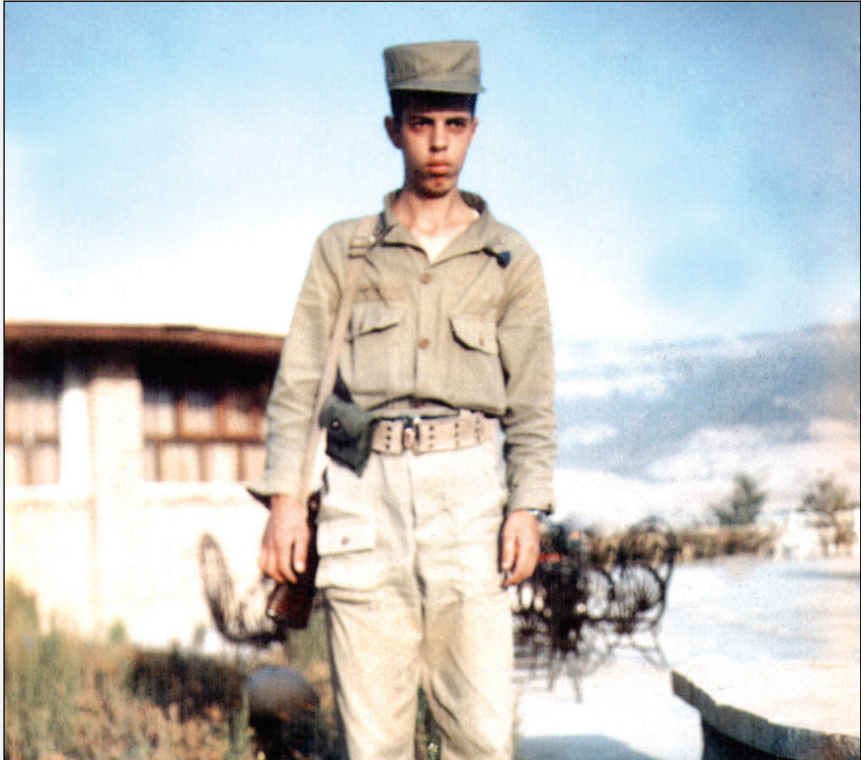
- ترس‌های خود را برداشته به خیابان آمدم. جایی دنبال سطل زباله می‌گشتم. شرم از اینکه کسی مراد رن حال ببیند نگذاشت از شر آن محموله خلاص شوم. آخر شب که این کار را می‌کردم نصیحت‌گر محله گیرم انداخت.
- در کافه با دوستم نشستم بودم. وسط پرت‌وپلاهای رایج، از زبان در رفت که این روزها خیلی می‌ترسم. او که منتظر فرصت بود تا در لباس دوستی، در حمی نثارم کند پرسید: برای چه می‌ترسی، از چه؟ به‌وضوح نمی‌دانستم از چه اینقدر می‌ترسم. هر چه فکر کردم چیزی به‌خاطرم نیامد جز بدجنسی پنهان در ترجم او. گفتم: از تو!
- سر صبحانه می‌مقدمه به زخم گفتم: من تا حالا از چیزی نترسیده‌ام. چه چیزی را می‌خواست‌م ثابت کنم. شجاعت و تسلطم را بر امور؟ گفتم: حتی اگر بگویم که می‌خواهم ترک ت‌کم به‌خاطر دیگری. چاره‌ای نداشت‌م، ادعایی بود که کرده بودم. سری به علامت نگی بالا بردم. اتفاقا سه‌روز بعد گذاشت و رفت باصمیمی‌ترین دوست خانوادگی‌مان. چه چیز در آن صبح دل‌پذیر که همه‌چیز عادی بود مرا به بیان آن ادعا واداشته بود و او را بدان کار؟
- شجاعت این نیست که با وجود پل در بالادست، تو از غرقاب روان‌خده عبور کنی. حالا کاش شناگر بودی!
- بارها شجاعت خود را از مودهم، اندک شجاعتی در من هست که به درد رویه‌رو شدن با مشکلات نمی‌خورد، در حد تحملی است که پس از حل نکردن جدول کلمات متقاطع ناامید نمی‌شوم و روز بعد سراغ جدول دیگر می‌روم.
- فهرمانی که کورد جهانی سنگین وزن را در روزنه‌دار ی شکسته بود، گفتم: همیشه می‌ترسم از مقاومت بدنم، از روزنه‌های اضافی، از احتمال پیداشدن قیب قوی‌تر، اما از سرگرفت زخم بیشتر می‌ترسم، چون ادامه‌دار است.
- بیم و امید همه جا بهم می‌آیند اما صد‌من امید نمی‌تواند یک مقال ترس را از دل جیون خالی کند.
- ترس، فاصله‌گذاری می‌کند اوقات ما را. هنرمندی که کنسرت می‌دهد، پیش از کنسرت می‌ترسد از عدم موفقیت. حین اجرا می‌ترسد از نرسیدن به کمال اجرا پس از اجرامی ترسداز منتقدان و حامیان دوباره آماده می‌شود برای ترسیدن از تمرین‌های کنسرت دیگر.
- لحظاتی که دغدغه او را وامی‌نهد چندان کم است که نگو!
- ادراک ترس و شجاعت و نمایش آن به‌خودی‌خود اهمیتی ندارد، شرایط مساعد یا نامساعد است که روزگار تو را طلابی ب‌سیاه می‌کند. شرایط مناسب ترس تو را احتیاط عقلمانه و انمود می‌کند و تهورت را اعتماد به نفس نشان می‌دهد.
- نمی‌توان نگفت که اگر ترس نبود از حکومت، از قانون، از آخرت، از مکافات، ما چه به‌سرسر همدی‌گری می‌آوردیم. می‌گویند ترس برادر مرگ است. حرف درستی است. اما درست‌تر اینکه ترس برادر زندگی است. چه چیز کمک می‌کند جز ترس که بسیاری از آدم‌ها با احتیاط ریاکارانه در پناه مستبدان عمری دراز داشته باشند؟
- ترسیدن از گاو وحشی تو را گلوباز نمی‌کند، اما گلوباز با نترسیدن مایه هلاک گاو و تفریح جماعت شده‌است.
- در میدان گلوبازی پیداست که گاو به اندازه گلوباز از مرگ نمی‌ترسد. ترس گلوباز از زخمی شدن، مرگ یا باختن، بیشتر از شجاعتش باعث موفقیت او می‌شود.
- نتیجه: نترسیدن گاهی خطرناک‌تر از ترسیدن است.

امان از آبان، امان از ساعت یک بعدازظهر، امان از آن دوشنبه تلخ، فغان از آن خزان، همان روزی که دست و پای پدر و مادرت لرزید، قلب برادرانت شکست و نگویم از حال و روز خواهرانت ...

حالا یک سال از نبودنت می‌گذرد خواهر جان، یک سال پر استرس و پسر اضطراب. نفس مان بند آمد، جانمان به لب‌مان رسید. یک سنال گذشت خواهرم! یکسال تلخ. یک سنال است که خنده‌هایت، اخم‌هایت، خشم‌ات، بغض‌ات، شیرین زبانی‌ات، نگاهت در خانه گم شده.

تلاش کردیم آرام شویم، گفتند از خاطرات بگویم، گفتیم و آخر سر به تلخی‌های زندگی‌ات رسیدیم به درد بعد از ۱۸ سالگی‌ات اما باز هم نصیب‌مان اشک و آندوه و حسرت شد. خواهر جان، کنار مزارت نشستیم و گریه کردیم و به تو و آرزوهایت فکر کردیم، لباس‌هایت را بو کردیم، پوشیدیم، خانه را پر از عکس‌های تو کردیم. هر روز هر کدام‌شان را بغل کردیم و به چشمانت خیره شدیم.

تصورت کردیم و با تو حرف زدیم، به فیلم‌هایی که به یادگار گذاشتی نگاه کردیم، پیش روان‌پزشک و روانکاو رفتیم، اما برای این درد درمانی پیدا نکردیم خانم جان. گفتند خاک سردی می‌آورد، گفتند با خودش صبر می‌آورد، پس چرا هنوز این درد تازه‌ است و کهنگی نمی‌شناسد. چرا؟



حسن باقری در دوران

سربازی.

عکس از پایگاه‌نشر آثار

شهید حسن باقری